

عطف کتاب

در جست‌وجوی فلسفه

فلسفه فلسفه فلسفه به مثابه علم متقن	
نویسنده: ادموند هوسرل ترجمه: بهنام آقایی سبایش سسملی نشر: مرکز	
چاپ اول: ۱۳۸۹ قیمت:۳۵۰۰ تومان	

«من نمی‌گویم فلسفه یک علم ناکامل است. اساساً می‌گویم که فلسفه هنوز علم نیست و اینکه به مثابه علم هنوز آغاز نشده است.» در حالی که «فلسفه از سرازهای خود این ادعا را مطرح کرده است که علم متقن باشد، آن هم علمی که بالاترین نیازهای نظری را برآورده» کند. هوسرل کتاب «فلسفه همچون علم متقن» خود را با این ادعاها آغاز کرده است. او علت اینکه فلسفه هیچ‌گاه به علمی متقن تبدیل نشد را این امر می‌داند که فلسفه فاقد محتوای آموزای روشن است و بر این باور است که همه علوم،خواه علوم طبیعی یا علوم ریاضی موضوع و روش خاص خود را دارند در حالی که فلسفه نه وحدت موضوعی دارد و نه دارای هیچ روش واحدی برای تحلیل موضوعات است. بخش اول کتاب فلسفه همچون علم متقن به این موضوع اختصاص دارد. در بخش بعدی هوسرل به نقد فلسفه طبیعت‌گرا می‌پردازد که خود را یگانه فلسفه علمی می‌داند و می‌کوشد روش علوم تجربی خاصه فیزیک را در فلسفه به کار گیرد. در بخش سوم کتاب هوسرل با روش پدیدارشناسانه خود می‌کوشد که تاریخی‌گرای(انفکند هوسرل بر این باور است که تاریخی‌گرایی موجب شکل گرفتن ایده‌نسی‌گرایی می‌شود که در پرتو آن تمام عناصر یک علم متقن مانند بداهت و شناخت مطلق و اعتبار عینی احکام از دست می‌رود.

راهی برای غلبه بر خطا

خطای ساختاری در اندیشه نویسنده: علی نسیمی	
نشر: پرشس چاپ اول: ۱۳۸۸	
قیمت:۴۰۰۰ تومان	

ذهن مایه شکل سیستماتیک مایل است حقایق را دگرگونه جلوه دهد. البته حقیقت در اینجا به معنای بسیار ساده تطبیق با واقعیت به کار رفته است مانند اینکه کسی را ببینیم و او را درست تشخیص دهیم. در این مورد گفته می‌شود ادراک ما مطابق با واقع بوده است. اما ذهن ما همواره خطاهایی مرکب می‌شود که ناشی از ساختار آن است. این خطاها به دسته‌های گوناگون تقسیم می‌شوند. از جمله این خطاهای می‌توان به خطاهای ناشی از حس، خطاهای فردی و خطاهای ناشی از تربیت و محیط اجتماعی اشاره کرد. نویسنده کتاب «خطاهای ساختاری در اندیشه» به این باور است که برای فراوی از این خطاهای سیستماتیک باید ابتدا این خطاها را شناسایی کرد. در گام‌های بعدی با استفاده از آموزش، نقد و اصلاح کردن محیط کاری می‌توان جلوی این خطاها را گرفت. یکی از ادراک این کتاب که در واقع خطایی در زمینه روانشناسی افراد است نشانمان این خطاها به منظور برطرف کردن آنهاست، به همین دلیل نویسنده آن کوشیده کتاب را برای مخاطبانی که روانشناسی نیز آشنایستند آماده کند و از شرح آزمایش‌های تخصصی که فهم‌شان احتیاج به دانش گسترده روانشناسی دارد پرهیز کرده است.

دلم همه‌اش پر سه می‌زند در فلسفه و ادبیات

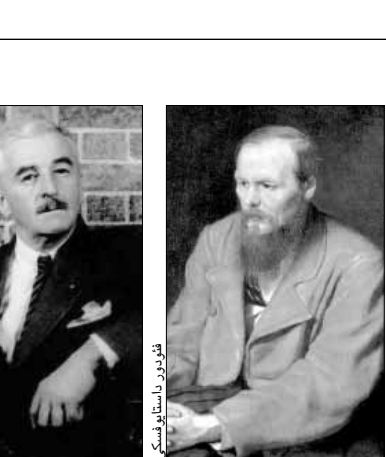
نوشتیدن مه در باغ نارنج نویسنده: مرتضی کربلایی‌لو	
انتشارات: افراز چاپ اول: ۱۳۸۸	
قیمت: ۲۵۰۰ تومان	

«نوشتیدن مه در باغ نارنج» داستان بلندی است از مرتضای کربلایی‌لو. کریم برای تحصیل علوم دینی به خانه عالمی می‌رود و این سرآغاز اتفاقاتی است که در جهان ذهنی‌اش رخ می‌دهد و داستان را پیش می‌برد. کریم مسافری است مهتدس است که ادبیات و فلسفه خوانده. کارهای فنی اوخته است. او از غوغای شهر به این ناآگاهانه آمده تا عالمی را ببیند. «دلم همه‌اش پر سه می‌زند در فلسفه و ادبیات. اما اراده نکردم کار فنی را بگذارم. خامی است دیگر. حالا که اینجا آمدم و در کوشک حاج‌آقا بودم تنها چیزی که بادم نمی‌آید، مشعل موتور خانه است. انگار دست‌های بی‌اراده خود مشعل را درست کرد. چشم‌های منم ندیدم.» نویسنده با توجه به این‌که خود تجربیاتی در زمینه تحصیل علوم حوزوی دارد، از این امکان کرده است. از مرتضای کربلایی‌لو به تازگی مجموعه داستان «روبه و لحظه‌های عربی» نیز منتشر شده است.

شهر جهنم است

بیانو نویسنده: ژان اشتوز	
مترجم: کیهان بهمنی انتشارات: افراز	
قیمت: ۴۴۰۰ تومان	

ژان اشتوز برنده گنگور ۱۹۹۹ فرانسه با رمان «جیمروز گرتیوچ» و «ها سه نفر» به شهرت رسید. و بارمن «من می‌روم» جایزه گنگور را از آن خود کرد. جملات کوتاه و موجز او را در سبک نوشتن باارزت همگونی مقایسه کرده‌اند. رمان‌های او سرشار از کنایات و چند لایه است. و در بررسی آثار او ارتباطی منطقی و بینامتنی بین این کنایات دیده می‌شود. «روزهای بعد مانند روزهای قبلی نبود. زمان دیرتر و دیرتر می‌گذشت. نگرانی ماکس در مورد پول بیشتر و بیشتر می‌شد. به این مسائل مشکلات تنهایی را هم باید اضافه کرد.» «بیانو» روایت تنهایی آدم‌ها و رابطه‌هایی است که در روزمره تند زندگی مدرن و منطقه شهری شکل می‌گیرد و از میان می‌رود. دودمر، یک زن و رابطه اتفاقی و عجیب اینها محور داستان بیانو است. اتفاقی است که تنه توجیه آن که از زبان یکی از مردها، بلبارد، گفته می‌شود این است: «منطقه شهری این جور است. همان چیزی که شما به آن جهنم می‌گویید.»

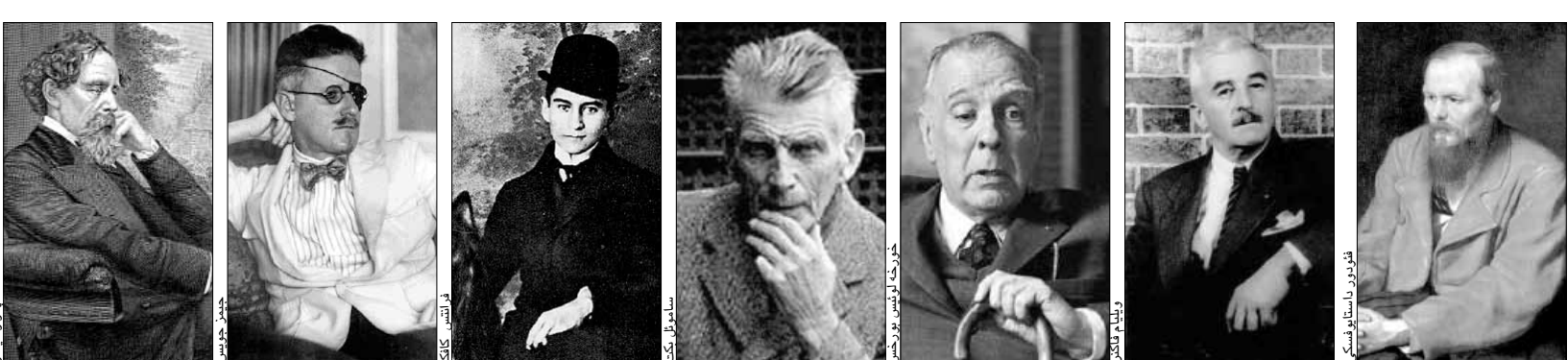


نوشتر در شاخه متون ادبی دارای بستری است از پیش، وسیع تعریف شده برای جا دادن لایه‌هایی که گاهی نرم و قابل نفوذ و زیر و رو شدند و گاهی چنان سخت که نفوذ در آنها مستلزم در اختیار داشتن ابزار ی شکافنده است. به نظر می‌رسد آنچه برعهده منتقد از مواجه شدن با نوشتاری که پتانسیل واکاوی را در لایه‌های خود دارد، قرار داده شده عملی است بسیار دشوارتر و پیچیده‌تر از عمل خواننده آن. وسعت اشاره شده در متن ادبی پیش‌انگاره‌ای است در ذهن خواننده ادبیات. دنیای متن ادبی هر چقدر هم که محدود باشد از فضایی برخوردار است که می‌تواند مسکنی برای تجربه زیستی دیگر باشد؛ و هر زیست دیگری ممکن است سازنده ابعدای باشد به وسعت جهانی که متن در خود مستتر کرده است. فعالیت و در عین حال وظیفه منتقدان و مقاله‌نویسان از آن جهت خطیر و دشوار می‌نماید که آنها با غرض‌های وسیع و عمیق روبه‌رو هستند که در عین حفظ خویش مدام در حال تغییر و نو شدن است و تنها در قواعد قراردادی و یکپسان خلاصه نمی‌شود، چراکه شاخصه‌های نقد و تحلیل متون ادبی شامل مولفه‌هایی است که ممکن است از دسته‌بندی‌های محدود فراتر رود.

تکاوی و جست‌وجوی این گسره از فعالان ادبی برای به روز شدن در پیشنه‌هات جدید، نظرات نو علمی- ادبی، اندیشه‌های پیچیده نظری- فلسفی و آگاهی از ریشه‌های تاریخی، فعالیتی ایستا و متوقف‌شدنی نیست. با همه این دشواری‌ها منتقد همچنان که باید با رموز نویسندگی بیگانه نباشد، ضروری است که توانایی عبور از آنها را نیز داشته باشد. این منتقد است که باید به گسترده‌گی جهان پنهان در متن، از درون حرفه‌های ناپیدای آن خیره شود و بی‌هیچ کسانتی دشواری‌هایش را تجربه کند؛ دشواری‌ها و پنهان‌شدگی‌هایی که خواننده ممکن است بی‌توجهی آنها را به فراموشی بسپارد. اوست که باید جسارت غوطه‌ور شدن در فضایی به ظاهر آرام و عمیقاً متلاطم را داشته باشد. نزدیک شدن روز به روز اندیشه نظری- تحلیلی به طور همه‌جانبه به مولفه‌های زندگی بشر و فراهم شدن امکان تطبیق دستاوردهای فرآیند فکر با جزئی‌ترین خصلت‌های روابط انسانی و از طرفی عبور اندیشه تحقیقی- تجربی و نزدیک شدن پرسرعت داده‌های متنوع در سایه پیشرفت تکنولوژی، همگی شکل‌گیری اندیشه انتقادی و شیوع آن در سطح و لایه‌های زندگی فردی - اجتماعی را برای بشر رقم زده‌اند. متون ادبی همواره یکی از قابلیت‌های بازتابنده برای خصیصه توانمند اندیشه علاوه بر سایر خصوصیات بوده و خواهند بود. ظرف و ظرفیتی که مستقلآ هیچ خسانستی در پذیرفتن پیچیدگی‌ها از خود نشان نداده و در فرهنگ‌ها و گوناگون همواره سند قابل اعتماد برای افتخار ملت‌ها بوده‌اند. اما هرچه نویسندگان اندیشه تجربی- تحقیقی و خصیصه‌های درونی- آکنسایی خود را لایه‌ای‌تر در متون ادبی جا داده‌اند، کار منتقدان خطیتر و و مسوولیت‌شان دشوارتر شده است. یقیناً هر نویسنده‌ای مشتاق است خواننده‌عالی بر خواندن و ادراک نسیی از آثارش، به جهان دغدغه‌های نیز وارد شود. توقع باز شدن این مسیر از تلاش منتقدان و مقاله‌نویسان می‌رود و گونه این تلاش سا دایره توانمندی اندیشه منتقد ارتباط تنگاتنگی دارد. همچنان که در مقدمه هر کتاب مورد اشاره، مترجم قیاسی مختصر اما مفید بین دو مقاله برای نشان دادن تفاوت مقاله‌نویسیی ارائه داده است، یکی مقاله‌ای از فلورانس والتزل در مورد داستان (مردگان) جویس و دیگری تکن‌نگرای از درک اتریچ درباره جویس که برای درک منظور وی از ایده‌هایی درباره مقاله انتقادی بسیار قابل توجه و استفاده است. مترجم همچنان در مقدمه‌اش که راهگشایی قابل توجهی برای تمرکز و دقت خواننده در بخش‌های بعدی کتاب است به استراتژی لوکاچ، نظریات والتر بنیامین و نیز مباحثات تنودور آدورنو با لوسین گلدمن در باب مقاله اشاره می‌کند و در همین بخش مطالب قابل تعمقی درباره نقد ارائه می‌دهد.

نگاه خیره منتقد نام کتاب ارزشمندی است مشتمل بر مقالاتی گردآوری‌شده درباره داستایوفسکی، دیکنز، کافکا، فلسطین امروزه بیش از هر چیز یادآور آن استخوان ناشی «سفیران» هولباین است. استخوانی که تمام شکوه و افتخار و آسودگی تابلو را برهم می‌زند و این زمانی است که بتوانیم «کژنگریستن» را در نگاه به دنیای اطراف خود فرابگیریم؛ چیزی یا عنصری ازآردهنده که به ناگاه به عرصه زندگی روزمره هجوم می‌آورد و تمام نظم آن را برهم می‌زند. لغزش زبانی فروید درست آن زمانی است که هر آنچه سعی کردیم فراموش کنیم و به سردهای‌ها ناخودآگاه خود پرتاب کنیم ناگهان در قالب یک تیغ خود را عرضه می‌کند پس هیچ‌گاه با واقعیتی یکدست و عاری از حفره و فقدان روبه‌رو نیستیم. امر سرکوب‌شده بازمی‌گردد. تمام آن چیزهایی که سعی در حذف داریم به نحوی بازمی‌گردند و وضعیت جاری امور را برهم می‌زنند. از این رو در سپهر سیاسی زمانه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم فلسطین دقیقاً آن زمانی است که کل عرصه بسامان جهان ما را برهم می‌زند؛ جایی که از «چشم غربی» جهان آرام، امن، شاد و کلیی مسلکانه ما همیشه مجبور است با فلسطین بسان گناه اولیای که همیشه سعی در سرکوب و فراموشی آن دارد روبرو شود. فلسطین آن نقطه‌ای است که جلیی بودن جهان یکدست تئولیبرال را آشکار می‌کند و دست گذاشتن بر فلسطین دست گذاشتن بر امر تروماتیک زمانه ما است. فلسطین باید فراموش شود، در نقشه‌ها وجود نداشته باشد تا مبداا آرامش جهانی‌ای که ناشی از حاکمیت بازار و سرمایه است برهم خورد. اما دست گذاشتن بر فلسطین دقیقاً برهم زدن این آرامش دروین است و یادآوری آن گناه اصلی، به این خاطر است که هر نوع سیاست یا رویه‌بخش ابتدا لازم است بیش از هر چیز مقاومت فلسطین را تأیید کند چون درست در این لحظه است که

کتاب



نگاهی به هشت تک‌نگاری ادبی در «نگاه خیره منتقد» امیر احمدی آریان

باز‌نمایی متن نقد نیست

علیرضا عباسی

و در توضیح اینکه معتقد است کار کافکا به نمایش گذاشتن نگاهی کاملاً بیگانه است، می‌نویسد: آنچه از عهده ما خارج است، نسبت دادن معنایی به نوشته‌های کاملاً ادبی کافکا است. هر از چند گاهی در این نوشته‌ها چیزی می‌بینیم که در آنها نیست یا در بهترین حالت چیزی می‌بینیم که در متن هست، اما جز اشاره به آنها کاری از دست‌مان بر نمی‌آید. او همچنان در مورد شخصیت کافکا برگرفته از واکاوی آثارش می‌نویسد:تحلیلی آثار و رسیدن به جوانب شخصیتی کافکا از طریق زورز بختی مشابه کاری است که هانس کوئگ در داستایوفسکی و برادران کارامزوف انجام داده است. کوئگ در طول مقاله خود همواره با ورود و خروج در روایت، عنوان دین در جدال با پایان دین را تحلیل می‌کند و در همین راستا از خصیصه‌ها و وقایع زیستی و اعتقادی داستایوفسکی در زندگی‌اش نیز بهره می‌برد.

او برای تحلیل بهتر از مضمون مورد نظرش در برادران کارامزوف به کاوش در سیر شخصیتی داستایوفسکی و تغییر نگاه او به زندگی و مفهوم ایمان در دو مقطع از زندگی‌اش می‌پردازد. وی همچنین شخصیت‌های داستانی در این رمان را به مثابه شاخصه‌هایی برای تحلیل خود نویسنده از مقوله الهیات و استدلال‌های عقلانی به خواننده معرفی می‌کند. کوئگ علاوه بر بحث در مورد جایگاه شخصیت‌ها در ساختار الهیات و استدلال‌های عقلانی به خواننده معرفی می‌کند. کوئگ علاوه بر بحث در مورد جایگاه شخصیت‌ها در ساختار الهیات و استدلال‌های عقلانی به خواننده معرفی می‌کند. کوئگ علاوه بر بحث در مورد جایگاه شخصیت‌ها در ساختار الهیات و استدلال‌های عقلانی به خواننده معرفی می‌کند. کوئگ علاوه بر بحث در مورد جایگاه شخصیت‌ها در ساختار الهیات و استدلال‌های عقلانی به خواننده معرفی می‌کند.

بنیادین فکری-اخلاقی- دینی رمان توجه کنیم که مدام در حال دگرگونی و تحولند. برادران کارامزوف قرار نیست صرفاً داستان پلیسی یا تریلر روانشناختی باشد، بلکه کنایاتی و دوباره دوران خود، درباره جامعه و ایده‌ها - و در نهایت، تحلیل تنش بنیادین بین لامذهبی غربی مدرن ایوان و پراسایسی مسیحیایی ایووشا و همراهی برادران را باسخی به پرسش کلیدی کتاب می‌داند؛ درک اتریچ در بررسی آثار جویس همواره بر ارتباط تنگاتنگ نوشتار جویس با مفهوم همزمانی تأکید می‌کند. اتریچ با ورود به لایه‌های دو رمان بولیسیس و بیداری فینگنان‌ها و سپس فاصله گرفتن از آنها تفکرات تطبیقی خود

با اندیشه‌های لایه‌ای جویس در این آثار را بسط می‌دهد و علاوه بر اثبات توجه جویس به همزمانی که آن را نتیجه تصمیم‌ناپذیری بین تصادف و ضرورت می‌داند کار جویس را گشودن فضاهای جدید معطوف به آینده معرفی می‌کند که در آن تفاوت‌ها، غیرت، امر نامنتظر، امر ناشناخته، امر کیمیک و همزمانی با محوریت موضوعیت اتریچ در مقاله‌اش زاویه دید خود را به سمت جست‌وجوی سیستم‌مدرن در بولیسیس و بیداری فینگنان‌ها قرار می‌دهد و معتقد است در کار جویس چیزی هست که متون او را از اغلب آثار مدرنیستی دیگر متمایز می‌کند و در عین حال این متون را به لحظه فرهنگی خاص‌شان نیز مرتبط می‌سازد. او در مورد معنا در آثار جویس به بولیسیس و بیداری فینگنان‌ها اشاره می‌کند و می‌گوید تظلم‌بخشی دقیق آنها، ناگهانی و بیوستار منکثر و غیریک‌نواخت‌شان، درست همان چیزی است که معنای این متون را تا ابد غیرتظلم‌مند باقی نگه می‌دارد. متون کلیدی جویس به جای تلاش برای کنترل توده‌ای از جزئیات تکه‌تکه به منظور تولید معنا، به معنا اجازه می‌دهد تا از این توده انبوه، از طریق علکرهای شانس و تصادف سر برآورد.

باز‌نمایی متن نقد نیست

باز‌نمایی متن نقد نیست

باز‌نمایی متن نقد نیست

باز‌نمایی متن نقد نیست

باز‌نمایی متن نقد نیست

می‌شود که می‌توان در مقابل اشغالگر مقاومت کرد؛ متن و نه تصویر برای همین است که سینمای مبارز فلسطینی هیچ‌گاه نتوانسته است همیای شعر عمل کند. این تنش متن و تصویر در تجربه زیسته فلسطینی را به بهترین نحو در فیلم موسیقی ما اثر «ژان لوک گدار» مشاهده می‌کنیم؛ فیلمی که محمود درویش در آن حضور کوتاهی داشت.

«سیاست نمی‌تواند به طور کامل از حاشیه یا متن از زوایای شعر کنار برود اما مساله اصلی این است که چگونه می‌توانیم از این سیاست سخن بگوییم؟ هر یک از ما دغدغه سیاسی دارد و هیچ نویسنده‌ای در هیچ جای دنیا نمی‌تواند بگوید من از سیاست دور هستم. سیاست نوعی مبارزه است؛ مبارزه برای ماندن و مبارزه برای زندگی. طبیعی است که سیاست وجود داشته باشد.» به چند دلیل محمود درویش یکی از بهترین کسانانی است که پیوند هنر و سیاست را به بهترین شکل نمایی می‌کرد. از طرفی او یک شاعر تبعیدی است، یک فلسطینی است و همچنین عضو سازمان آزادیبخش فلسطین و همچنین دوست نزدیک یاسر عرفات نیز بوده است.

محمود درویش یکی از بهترین کسانانی است که می‌خواهد و سیاست را به نحو مد و کنج خود به دنبال ابزاری برای مبارزه باشیم تا به منافع اصلی ملی خدمت کند.» این سطور همه از زبان شاعری بیرون می‌آید که به شاعر مقاومت فلسطین مشهور شده‌است؛ محمود درویش، کسی که در عرفان ما آن بیش از هر چیز ما را با مساله مهم‌ترین روبه‌رو می‌کند؛ اینکه شعر با مقاومت گره خورده است. شعر عرصه‌ای

نگاه

نگاهی به نمایشنامه‌های «بنفش، ساکالا، آزادی»، یون فوسه
سراسر پوچ
فرناز معیریان

«تنها آن کس که تشویش را شناخته است، آرامش می‌یابد.»
«یون فوسه» نرؤزی زاده سرزمین‌های سرد شمالی و خالق تشویش‌های مکرر در نمایشنامه. او آشکارا سردی مکان زیستش را وارد محیط متن می‌کند و در هر سه نمایشنامه «بنفش»، «ساکالا»، «آزادی» دست به ایجاد محیط‌هایی بدون امید، خالی و پر تشویش می‌زند. باید ادعان داشت که او با استفاده از دیالوگ‌های ساده و همچنین به دلیل پردازش خوب صحنه‌ها و انسجام معنایی متن با فضا بسیار موفق عمل می‌کند.

خواندن نمایشنامه‌های «فوسه» برای خواننده ایرانی بسیار جذاب است از آن رو که فضای ساخته‌شده فاصله فرهنگی و تجربه زیسته کاملاً متفاوتی را می‌سازد. «بنفش»: ریززمین تاریک و سرد که مکان تمرین یک گروه موسیقی جوان است؛ گروهی که از موسیقی هیچ چیز نمی‌دانند. دیالوگ‌های خشن افراد این گروه با یکدیگر، فضای سرد ریززمین، یک کارخانه متروک و نوازندگانی که بار اولی است که به سازهایشان دست می‌زنند روایتی پر کشش برای مخاطب می‌سازد.

جایزست آبه پسر: کجا می‌خوای بری؟
پسر: طلق این صدا را ندارم.
جایزست: باشه، پس کلیدوار رو کن بیا.
آپسر جیب‌هایش را دنبال کلید می‌گردد. کلید را بیرون می‌آورد و به طرف جایزست پرت می‌کند. جایزست کلیدها را روی هوا می‌پاید.[که طاقت نداری بشنوی؟ پسر: نه.

«ساکالا»: دیالوگ‌های شخصیت‌ها ابتدا حول یک میهمانی جشن تولد است. نحوه عوض شدن صحنه‌ها بسیار نزدیک به جام‌کات سینمایی است؛ از فضای میهمانی کات به اتاقی که مادری در حال احتضار است. برادر: توی آسمون نور بود. نور معمولی، اما نمی‌شد ببینیش و می‌شد ببینیش. هم دیده می‌شد هم نمی‌شد. زرد بود، زرد و سفید بود. همزمان زرد بود و سفید بود و روشن بود و آسمونو روشن می‌کرد. و این نور توی من بود.

پرستار: هوم.
برادر: و اونجا. بالای آسمون نور بود و من نمی‌فهمیدم نور مال منه و مال درون منه. نمی‌دونستم که من نورانی‌ام؛ نور طلایی. اولش پهن و یک‌دست و سبک بود، اما درون نور فشرده است و بعد باز و گسترده و برق که گم می‌شه تو آسمون و همه چی خوب و زیبا می‌شه. و بعد همه‌چی آروم و بی‌حرکت می‌شه، به آرامش نورانیه و بعد... [حرف خود را قطع می‌کند].

پرستار: ممکنه مرده باشه.
[مکت] برادر ایستاده و به آسمان خیره مانده است. سپس رو به مادر می‌چرخد. برادر اسفنج و تشت را به پرستار می‌دهد.]

بنفش، ساکالا، آزادی (جلد هشتم) نویسنده: یون فوسه	
ترجمه: محمد حامد نشر: نیلا	
قیمت ۲۵۰۰ تومان	

به این احتیاجی نیست. می‌تونم ببرمش.
[پرستار تشت را می‌برد. دختر جوان تر می‌آید تو].
تمام شد، تمام کرد.
دختر جوان‌تر: مادر مرد؟!

پرستار: راحت شد. [مکت] ما ترتیب کارشو می‌دیم، دیالوگ‌ها به نحوی ساده بیانگر تمامی احساسات شخصیت‌ها هستند. تشویش و اضطراب مداوم که با مکث‌ها به خواننده القا می‌شود. در بخش‌هایی از نمایشنامه فضای سرد و سخت و عدم عمق روابط به طور آزاردهنده‌ای خواننده را تحت تأثیر قرار می‌دهد. «آزادی»: در این نمایشنامه مفهوم بحث‌برانگیز آزادی به چالش کشیده می‌شود. شخصیت‌ها لزوم وجود «آزادی» را زیر سوال می‌برند و در برخی بخش‌ها از داشتن «آزادی» به خشم می‌آیند.

«فوسه» مخاطب را و او می‌دارد در بساب معنا در جامع پست‌مدرن بیندیشد. او با خلق فضاهای پوچ و دیالوگ‌های کوتاه همراه با مکث‌های بسیار حالت تعلیق انسان در این جوامع را به تصویر می‌کشد؛ انسان‌هایی سردرگم، خالی از آرمان و بدون حس معنا، معنا به عنوان عامل برسرآزنده زندگی. در هر سه نمایشنامه مسیر زندگی سراسر پوچ و خسته‌کننده است که جبراً باید طی شود و لحظه‌لحظه‌اش درد و رنج فراوان است. در این میان تعهد و احساسات احقانه جلوه می‌کند. هیچ تعلقی وجود ندارد.

مادر جلوی فرزندش جان می‌دهد و او فقط نگاه می‌کند؛ نگاهی خالی از معنا. یکی از دلایل جذابیت این نمایشنامه را می‌توان وجود داشتن حالات شخصیت‌ها دانست. نویسنده بدون وارد کردن اغراق آنچه هست را می‌نویسد؛ سردرگمی و سردی‌ای که در جوامع پسمادرن زندگی بشر را به مسیر اضمحلال و روزمرگی رسانده و در همه سطوح حتی روابط عاشقانه به مرز بی‌معنایی رسیده است. ترجمه روان محمد حامد به جذب نکته مخاطب کمک شایانی می‌کند.

کرده جالب توجه در مورد ترجمه آثار فوسه به ایران این است که محمد حامد حق انحصاری ترجمه آثار این نویسنده را از بنیاد معرفی ادبی نروژ (NORLA) دریافت کرده است و این امر موجب شده متون ترجمه‌شده از این نمایشنامه‌نویس در ایران دارای وحدت کلامی و انسجام ادبی باشد و در نتیجه خویش و درک آن برای مخاطب ایرانی ساده‌تر است.